

## دگرذیسی‌های اسطوره جمشید در گذار از دوران هندواروپایی به دوران اسلامی

ساناز محجّلین\* - مجتبی دورودی\*\*

دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه شیراز

### چکیده

مهم‌ترین راز ماندگاری بسیاری از چهره‌های اساطیری، دگرگونی‌ها و تحولاتی است که هر شخصیت یا روایت اسطوره‌ای در گذر زمان به خود دیده است. از جمله چهره‌های کهن در متون ادبی و اسطوره‌ای ایرانیان جمشید است که مجموعه وسیعی از روایت‌ها و مضامین اساطیری به او اختصاص دارد. در پژوهش حاضر آن‌گونه که از نظر خواهد گذشت، شالوده نخستین داستان جم به دوران هندواروپایی بازمی‌گردد و در روند تحول اساطیری به دوران اسلامی می‌رسد. در این دگرذیسی، تمامی عناصر تحول اسطوره؛ یعنی شکستگی، دگرگونی و ادغام دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که در این راستا مرزهای ایزدگونگی عصر ودایی تا قدم نهادن در وادی عرفان در دوران اسلامی را درمی‌نوردد. حاصل پژوهش حاضر، تمامی تحولاتی است که این اسطوره محبوب دوران هندواروپایی در بستر فرهنگ ایرانی به خود دیده است. شخصیتی که در پس نوآوری‌های زرتشت راه هبوط در پیش می‌گیرد اما محبوبیت دیرپایش به بازآفرینی و عروج او می‌انجامد.

**کلیدواژه‌ها:** بیمه، جم، متون ودایی، متون اوستایی، متون پهلوی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۵/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۲۲

\*Email: s\_mohajelin@yahoo.com (نویسنده مسئول)

\*\*Email: doroudi.ahoor@gmail.com

## مقدمه

بی‌تردید پیشینه و شالوده بسیاری از داستان‌ها و روایت‌های اساطیری به دورانی بازمی‌گردد که بشر هنوز به عصر نگارش قدم نهاده بود؛ با این حال مضامین نهفته در درون این روایت‌ها تا بدان اندازه اهمیت داشت که با عبور از هزاره‌های بشری همچنان حفظ و با انتقال به دیگر نسل‌ها به حیات خود ادامه داد؛ چرا که این حکایت‌ها، داستان‌های بنیادین تمدن‌های کهن به شمار می‌روند و روایتگر ریشه‌های هویت فرهنگی همان اقوام دیرین‌اند. (ضمیران ۱۳۷۹: ۴۱) راز ماندگاری این داستان‌ها و روایات اسطوره‌ای علاوه بر باورهای مردمان کهن و انتقال آن به نسل‌های بعدی، همانا دگرگونی‌ها و تحولاتی است که این مضامین اساطیری به ناگزیر بر خود دیده‌اند. تحولاتی که خود لازمه به جای ماندن یک روایت اسطوره‌ای است و این تحول دو جنبه بیرونی و درونی دارد. تحول بیرونی اسطوره، گذار افسانه<sup>۱</sup> به ساحت عقل و خرد<sup>۲</sup> است؛ یعنی اسطوره در روند خود به سوی منطقی شدن حرکت می‌کند. مانند دگرگونی ضحاک که در دیرینه‌ترین ساختار خود، بنا بر متون اوستایی اژی‌دهاکه سه پوزه شش چشم که ازدها یا ماری به شمار می‌رود و فرمانروایی و پادشاهی می‌کند، اما در گذر زمان چون منطق نمی‌پذیرد شاه یک مار باشد در روند تحول خود تبدیل به انسانی می‌شود با دو مار بر کتف‌هایش، سپس تر چون رویدن مار از شانه قابل قبول نیست آن را جای بوسیدن اهریمن می‌نامند. بیرونی در این باره چنین آورده است که: «آن دو مار در واقع زخم‌هایی بوده‌اند که داروی آن مغز انسان بوده است.» (۱۳۸۹: ۳۵۲)

تحول درونی اسطوره نیز از چهار منظر قابل بررسی است: نخست دگرگونی، یعنی تحول در جامعه، طبیعت، دین، اقتصاد و دیگر تغییراتی که می‌تواند باعث

س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۲۵

دگرگونی اسطوره شود. دوّم شکستگی، بدان معنا که یک اسطوره کهن و اجزایش خود به شاخه‌های جدید تبدیل می‌شود. سوّم ادغام که همانا آمیختگی صفات اسطوره‌های قدیم با شخصیت‌های اسطوره‌ای جدید است و چهارم نفوذ عناصر بیگانه (واحدوست ۱۳۸۷: ۴۹-۴۶) که همانا ورود دیگر اساطیر سرزمین‌ها و اقوام همجوار و تأثیرگذاری اسطوره‌ها بر یکدیگر است. مانند ورود ناهید که به نظر می‌رسد از میان‌رودان در اساطیر ایران وارد شده باشد. (بهار ۱۳۷۳: ۴۲-۳۷)

شاید به جرأت بتوان گفت پیش از آنکه اقوام مهاجر آریایی قدم به فلات ایران بگذارند با داستانی آشنا بودند که محوریتش پیرامون شخصیتی می‌گردید که امروزه بعد از هزاران سال هنوز از مشهورترین و نامبردارترین چهره‌های اساطیری ایران‌زمین به شمار می‌رود. سخن از اسطوره‌جمشید است؛ شخصیتی اساطیری که از دیرباز سرگذشت او در متون مختلف حماسی، عرفانی، تاریخی و اسطوره‌ای آورده شده است. پی‌گیری پیشینه او ما را به دوران هندواروپایی می‌برد و گذار داستانش از آن زمان تا به امروز تداعی‌کننده همان دگردیسی‌هایی است که راز ماندگاری اساطیر به شمار می‌رود. در سرگذشت او هم تحول بیرونی اسطوره؛ یعنی روند حرکت به سوی منطقی شدن، را می‌توان دید و هم تحول درونی اسطوره را می‌توان شاهد بود. در این گفتار به بررسی این اسطوره از کهن‌ترین اعصار تا دوران اسلامی خواهیم پرداخت. با تشریح تحولی که این چهره اسطوره‌ای داشته است و از جمله اهداف این پژوهش به شمار می‌رود، مشاهده می‌شود که با یکی از منسجم‌ترین روایات اساطیری مواجه‌ایم که تمامی عناصر تحول اسطوره را در بطن خود حفظ کرده است و همچنان به حیات اساطیری‌اش ادامه می‌دهد. نمونه‌هایی چون اسطوره‌جمشید نشانی است از میراثی فرهنگی که در ناخودآگاه جمعی مردمان ایران زمین حک شده است.

## روش پژوهش

در پژوهش حاضر با مبنا قرار دادن مطالعات ادبی تطبیقی، از روش کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است. بدین منظور نگارندگان با بررسی تطبیقی اغلب روایت‌های اساطیری مربوط به داستان جمشید در میان ملل مختلف و نیز استفاده از کهن‌ترین منابع از دوران هندواروپایی تا منابع متأخر در دوران اسلامی بهره برده‌اند که نتایج آن در سطور ذیل از نظر گذرانده می‌شود.

## پیشینه پژوهش

در باره شخصیت اساطیری جمشید مطالب متنوعی به رشته تحریر درآمده است؛ به‌ویژه از زمانی که مطالعات اوستایی و سنسکریت به جوامع آکادمیک و دانشگاهی قدم نهاد و بیشترین پژوهش‌های دانش‌بنیان در مورد مفاهیم و شخصیت‌های اساطیری ارائه شد. در این میان به تعدادی از آنان اشاره می‌شود: دارمستتر در بخش *وندیداد* از مجموعه اوستای مولر به شرح و تفسیر داستان جمشید در *وندیداد* ۲ پرداخته است. او جمشید را شخصیتی اساطیری عنوان می‌کند که در اصل نخستین انسان بوده است. (۱۷: ۱۸۸۳) بارتولومه<sup>۱</sup> (۱۹۰۴) در واژه‌نامه ایرانی باستان خود معنی و ریشه‌شناسی تمام واژگان اوستایی و فارسی باستان (به زبان آلمانی) را آورده است که با وجود قدمت، تا امروز اثری معتبر و مفید به شمار می‌رود و در خلال آن می‌توان مطالب متنوع در ارتباط با جمشید مانند *ور جمکرد*، ابزارهای جادویی او مانند سوورا و اشترا و ... را از منظر ریشه‌شناسی زبان بررسی کرد. دومزیل<sup>۲</sup> پیشینه جمشید را بنا بر متون هندی و

1. Christian Bartholomae

2. Georges Dumézil

س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۲۷

اوستایی شرح داده است و بر قرابت‌ها و پیوندهای هر دو شخصیت با زندگی پس از مرگ اشاره دارد. (۱۳۸۳: ۷۵-۵۴) کریستین سن<sup>۱</sup> نیز به بررسی این شخصیت در متون هندوایرانی پرداخته و به مانند دارمستتر جمشید را نخستین انسان در اساطیر پیش از زرتشت می‌داند که پس از نوآوری‌های زرتشت، جایگاه خود را از دست می‌دهد، اما به عنوان نخستین شاه معرفی می‌شود. (۱۳۹۳: ۴۶۸-۲۸۲) مالاندرا<sup>۲</sup> نیز با اشاره به پیشینه هندواروپایی جمشید، او را اسطوره تمدن‌ساز اقوام هندواروپایی برمی‌شمرد. (۱۳۹۱: ۲۲۱) پورداوود در خلال بررسی اسامی خاص در آبان‌یشت، مطالب ارزنده‌ای را درباره جمشید ابراز داشته است که بر منابع اوستایی تمرکز دارد. (۱۳۷۷، ج ۱: ۱۸۰، ۱۸۸) خسروی در مقاله خود دوران جمشید را با توجه به متن *اوستا* بررسی کرده و با اشاره کوتاهی به او، بی‌مرگی و انوشکی در ایران باستان را مورد پژوهش قرار داده است. (۱۳۸۳: ۸۹-۸۶) یاحقی و قائمی الگوی شاه - پرستار را برای جمشید عنوان کرده‌اند که در چرخه‌ای اساطیری به ارتکاب گناه او می‌انجامد. (۱۳۸۶: ۳۰۵-۲۷۳) راشد‌محصل و تهامی درباره اسطوره‌های پیشدادی و کیانی به تحقیق پرداخته و از آنجا که جمشید نیز از شخصیت‌های پیشدادی است، به سرگذشت او نیز هرچند به طور گذرا پرداخته‌اند. (۱۳۸۷: ۵۶-۳۱) جوانمرد دوران پادشاهی جمشید را با رویکرد جامعه‌شناختی بررسی کرده است. (۱۳۹۰: ۵۷-۳۱) مهرداد بهار در فصل پانزدهم کتاب خود، داستان جم را ضمن ترجمه متن اوستایی *وندیداد* و دیگر روایت‌های مربوط به جمشید در متون پهلوی، ارائه داده است و یادداشت‌های ارزنده‌ای در این باره ضمیمه متن خود کرده است. هم ایشان ضمن شرحی از

---

1. Arthur Emanuel Christensen.

2. Malandra, William W

اسطوره جمشید به ذکر پیوندها و شباهت‌های پیرامون این اسطوره با اساطیر کیش مهر پرداخته است. (۱۳۹۱: ۲۳۱-۲۱۶) جعفری دهقی و دشتبان دوران پایان زندگی جمشید را مورد مطالعه قرار داده‌اند و به جست‌وجوی ریشه تفاوت‌ها در مورد مرگ او در منابع مختلف پرداخته‌اند. (۱۳۹۲: ۷۳-۹۸) یاحقی نیز ذیل مدخل جم در کتاب خود، شرح مختصری از حضور جمشید در *اوستا* و دیگر منابع ارائه می‌دهد و به طور گذرا اشاراتی بر تداخل شخصیت‌های جم و خضر و نیز جم و سلیمان در ادبیات فارسی می‌کند. (۱۳۹۴: ۲۹۴-۲۹۱) وفایی و اسماعیل‌پور نیز به موضوع نخستین انسان بنابر اساطیر زرتشتی از جمشید تا کیومرث پرداخته‌اند و کیومرث را شخصیتی نشئت گرفته از چهره کهن جم می‌دانند. (۱۳۹۵: ۳۳۲-۳۰۱)

این پژوهش با بررسی اغلب مطالب ارائه شده درباره جمشید، سیر تحولات و دگرگونی این شخصیت اساطیری را به‌ویژه با در نظر گرفتن بنیان‌های تحوّل اساطیر ایرانی، یعنی تحول درونی و بیرونی اساطیر به بررسی نشسته است. جمشید شخصیت اساطیری کهن و دیرپایی است که تمامی شاخصه‌های تحوّل اسطوره‌ای همچون دگرگونی، شکستگی، ادغام و آمیختن با عناصر غیرایرانی را از سر گذرانده است.

### پرسش‌های پژوهش

این پژوهش به این سؤالات پاسخ می‌گوید: راز ماندگاری اسطوره جمشید چیست؟ این شخصیت اساطیری و داستان‌های پیرامونش، چه نوع تحولات اساطیری را به خود دیده و دچار چه دگردیسی‌هایی شده است؟ چگونه اسطوره جمشید در روند تحوّل خود به ساحت عرفان قدم می‌نهد؟

## بحث و بررسی

### بررسی تطبیقی عناصر اسطوره‌جم در دوران هندواروپایی و هندوایرانی

جمشید در هند و منابع ودایی یمه<sup>۱</sup> خوانده می‌شود و در *اوستا* نام او به صورت یمه<sup>۲</sup> آمده که سپس‌تر در ایران به صورت یم یا جم درآمده است. هرچند که *اوستا* و ریگ‌ودا<sup>۳</sup> به زمان‌های جدیدتر از دوران هندواروپایی می‌رسد، اما در لابه‌لای متن داستان‌های آن‌ها می‌توان شالوده‌روایاتی را دید که از زمان هندواروپاییان به ارث برده شده است. این امر زمانی اهمیت می‌یابد که درمی‌یابیم تحقیقات جدیدتر، نشانه‌های داستان جم را در میان روایات اروپایی مشخص کرده‌اند. «او که در منابع ودایی نخستین میرنده و سپس شاه عالم مردگان گشت در اساطیر اسکانندیناوی به صورت غول یمیر<sup>۳</sup> و در افسانه‌های رومی به صورت رموس<sup>۴</sup> ظاهر گشته است.» (مالاندرا ۱۳۹۱: ۲۲۱) با در نظر گرفتن نشانی‌های به جای مانده از این اسطوره‌کهن، صورت هندواروپایی این نام را به صورت یمو<sup>۵</sup> می‌توان بازسازی کرد. (همان: ۲۲۱) این صورت در بین تمامی اقوام هندواروپایی پس از جدایی آن‌ها از یکدیگر، به گونه‌ای متحوّل می‌شود؛ با این حال می‌توان شالوده‌نخستین آن را که همانا ارتباط او با خلقت جهان است، شاهد بود. او در تمامی داستان‌های هندواروپایی دارای همزادی است که یادآور جفت آغازین آفرینش است و پیدایش جهان با این اسطوره دو همزاد و دوقلوهای توأمان در ارتباط است.

---

1. Yamá

2. Yima

3. Ymir

4. Remus

5. Yemo

بنا بر اساطیر هندواروپایی او برادری به نام مَنو<sup>۱</sup> دارد و آن‌گونه که از نامش برمی‌آید معنای انسان در آن نهفته است. داستان‌های پیرامون مَنو و یمو (جمشید) در هند و اساطیر شمال اروپا بسیار به یکدیگر شباهت دارند. (ماتاسویچ<sup>۲</sup> ۲۰۱۰: ۱۴) جالب‌تر اینکه در ایران نیز علاوه بر جمشید که پسان‌تر بدان خواهیم پرداخت، نام منوچهر<sup>۳</sup> به معنای از نژاد و تبار مَنو (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۱۳۵) که یکی از پادشاهان پیشدادی در شاهنامه است خود تداعی‌کننده همان مَنوی هندواروپایی و بازمانده خاطرهای از آن است. او در هند فرزند ویوسونت<sup>۴</sup> و در اوستا فرزند ویونگهن<sup>۵</sup> است. پدر جمشید در منابع هندی و اوستایی دارای جلال و احترام است. در هند او کسی است که برای مردمان آتش تهیه کرد و آتش را پیک ویوسونت گفته‌اند: «من برای تو ای آگنی، دعاها را همچون روغن در دهان می‌ریزم، پس خود را از میان خدایان بنما؛ زیرا تو ای پیک ویوسونت برجسته‌ترین کسی هستی که خوشبختی به همراه می‌آورد.» (کریستینسن ۱۳۹۳: ۲۸۶) در اوستا نیز پدر جمشید، ویونگهن، نخستین کسی است که هوم را می‌فشرد و در ازای آن اهورامزدا فرزندی نیک به او اعطا می‌کند. در هوم استوم می‌خوانیم: «آنگاه زرتشت گفت: درود به هوم! نخستین انسانی که تو را ای هوم، برای جهان مادی فشرد که بود؟ چه نیکبختی بدو رسید؟ آنگاه هوم مقدس دوردارنده مرگ گفت: ویونگهان نخستین انسانی بود که مرا برای جهان مادی فشرد. این بهره بدو داده شد، این نیکبختی بدو رسید که او را پسری زاده شد؛ یمه درخشان دارنده رمه خوب، فره‌مندترین در میان مردمانی که به دنیا آمده‌اند که نگاهی چون خورشید دارد...» (همان: ۲۹۸)

1. Manu  
3. Manuščih  
5. Vīvaṇhāna

2. Matasović  
4. Vīvasvant



س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۳۱

ویوسونت در هند خدایی است که با خورشید مرتبط است. «این واژه از ریشه‌  
vas به معنای درخشیدن است.» (مالاندرا ۱۳۹۱: ۲۲۱) کریستین سن معتقد است  
همان‌گونه که در ادبیات دوران پس از ود، ویوسونت نام عامی برای خورشید  
است، می‌بایست پدر جم خدای خورشید بوده باشد. ویونگهان اوستایی نیز به  
خاطر عمل نیک خود فرزندی به او اعطا می‌شود که نگاهی چون خورشید دارد.  
یمه در هند نخستین کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند و سرور دنیای  
درگذشتگان می‌گردد. او خواهری دارد به نام یمی و آن‌گونه که کریستین سن به  
درستی اشاره می‌کند ما می‌توانیم کهن‌الگوی نخستین زوج بشر را در این دو  
شاهد باشیم.

در *اوستا* اما یمه (جم) ابتدا به عنوان نخستین شه‌ریار و شاه دوران طلایی  
معرفی شده است و حال آنکه سخنی از خواهر او نیست، اما بعدها در متون  
پهلوی با خواهر او برخورد می‌کنیم. با این حال «نام اوستایی او در خود مفهوم  
همزاد، جفت یا توأمان را دارد.» (کریستین سن ۱۳۹۳: ۲۶) این حضور و وجود جفت  
توأمان چه در منابع هندی و چه در منابع پهلوی خود با پیشینه‌ هندواروپایی این  
داستان پیوند دارد، گو اینکه در آغاز، این جفت توأمان برادر اوست و جالب‌تر  
اینکه در برخی از روایت‌های اروپایی، این جفت توأمان نیز تبدیل به خواهر او  
شده است. آن‌گونه که مشاهده می‌شود، هسته اصلی یک روایت هندواروپایی، به  
مرور زمان دچار دگردیسی‌هایی می‌گردد که بیانگر دو عنصر تحول درونی و  
بیرونی اسطوره است. اکنون باید دید این اسطوره دیرین در هند و در ایران  
چگونه به حیات خود ادامه داده است.

هم *اوستا* و هم *ود* مفصل به داستان جم پرداخته‌اند و با نگاهی دقیق به هر  
دو متن می‌توان به شالوده اولیه داستان جم دست یافت. مهم‌ترین صفت‌هایی که

در *اوستا* برای جم به کار برده شده است، عبارت است از سریر<sup>۱</sup> به معنی زیبا، هوائو<sup>۲</sup> به معنی خوب رمه و نیز خَشْتَه<sup>۳</sup> به معنی درخشان، می‌دانیم که پدر جم در ریگ *ودا* با خورشید و آتش پیوستگی دارد. (بهار ۱۳۹۱: ۲۲۶) صفت خَشْتَه دربارهٔ جمشید به همان خورشیدوش بودن او اشاره دارد که بعدها به صورت «شید» هم در نام جم دیده می‌شود و هم در اسم خور (خورشید)؛ این‌گونه می‌توان به نظریهٔ بهار مبنی بر ارتباط جمشید با ایزد مهر نیز توجه نشان داد: «حتی در ریگ *ودا* نیز یمه با خورشید مربوط است و او دهنده خورشید است ... جالب توجه در این ارتباط، شباهت‌های او است؛ به خصوص در ایران با ایزد مهر که خود ایزدی است با منشاء خورشیدی.» (همان: ۲۲۶) ایشان از جمله موارد مشابهت جمشید و مهر را این‌گونه برمی‌شمارد:

«نخست مفهوم درخشندگی که در اسم وی است، یعنی جم به همراه صفت شید، دو دیگر، بنا بر مهریشت مهر کاخی بر فراز کوه هرا (البرز) دارد؛ جایی که در آن نه شب هست و نه تاریکی نه سرما هست و نه گرما، نه بیماری و نه مرگ، جمشید نیز ور یا کاخی بنا کرده است که خاص او و نجات مخلوقات هستی است و در پادشاهی او نیز تاریکی، سرما، گرما، بیماری و مرگ نیست و سوّم، در مرکز آئین‌های مهرپرستی نیز قربانی کردن گاو به دست مهر بود؛ از یسنای ۳۲ بند ۸ نیز برمی‌آید که جمشید نیز به قربانی کردن گاو می‌پرداخته است؛ همچنین مهر دارای چراگاه‌های فراخ بوده و جمشید دارندهٔ رمه خوب است.» (واحد دوست ۱۳۸۷: ۱۵۴)

در این روایت‌ها عنصر ادغام و آمیختگی اساطیری را می‌توان بازجست. آن‌گونه که از *وندیداد* ۲ برمی‌آید - و پسان‌تر بدان خواهیم پرداخت - اهورامزدا نخست از جمشید می‌خواهد که دین را گسترش دهد و او نمی‌پذیرد. پس اهورامزدا پادشاهی را به او اعطا می‌کند و از او می‌خواهد حفاظت مردمان را به

1. Sřira  
3. Xšaeta

2. Hvāθva

عهده گیرد و این مسئولیت را جمشید می‌پذیرد و دوره فرمانروایی او دوره‌ای سراسر نیکی و سعادت برای بشر است تا بدان حد که به ناچار جمشید به دستور اهورامزدا زمین را سه بار گسترش می‌دهد. سرانجام اهورامزدا از وقوع طوفان سهمگینی به او خبر می‌دهد و از جمشید می‌خواهد تا «وری» بسازد که مردمان و نژاد بشر را از آن طوفان مهیب برهاند. این ور ویژگی‌هایی دارد که یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های آن همان درخشش و روشنایی ور است. در متون هندی هرچند که از طوفان جم سخنی نرفته است، اما در *مهابهاراتها* از انجمن سرای جم نشانی‌هایی گفته شده است که به ور جم در *اوستا* بسیار شبیه است و ما را به دیرینگی این اسطوره و منشاء آن رهنمون است:

«اکنون من انجمن سرای یمه پسر ویوسونت را که ای پسر پرتا<sup>۱</sup> به دست ویشوگرمن<sup>۲</sup> ساخته شده است توصیف خواهم کرد. اکنون به من گوش فراده ای شهریار! آن انجمن سرای که همچون زر پرداخت شده است بیش از صد یوجنه وسعت دارد؛ این خانه که دارای درخشندگی خورشید است هرچه را آرزو کند می‌بخشد، آنجا که نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم، دل را شادمان کند. در آن انجمن سرا نه اندوه است و نه ناتوانی و نه سالخوردگی، نه گرسنگی و نه تشنگی، نه هیچ چیز ناخوشایندی را در آن جای است و نه هیچ‌گونه بدبختی یا اندوه، در آن سرا بسیار فرزندان شاهانه دارای تقدس بسیار و فرزندان براهمنه که همچنین از پاکی بسیار برخوردارند شادمانه، ای فرزند در انتظار یمه پسر ویوسونت هستند و او را می‌ستایند.» (کریستین سن ۱۳۹۳: ۲۹۳)

در یسن ۹ بند ۵ در *اوستا* نیز چنین می‌خوانیم: «در شهریاری جم دلیر نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ، نه رشک آفریده دیوان، در مدتی که جم دارندۀ رمه خوب پسر و یونگهان شهریاری می‌کرد، پدر و پسر هر یک به صورت (جوان) پانزده ساله ظاهر می‌گشتند.» (همان: ۲۹۸) به این نکته نیز باید اشاره کرد

که در متون هندی واقعه طوفان به «منو»، برادر جمشید و فرزند ویوسونت، منسوب است. (کریستین سن ۱۳۹۳: ۵۰۶)

با توجه به متون اوستایی و ودایی می‌توان دریافت که او شهریاری است که بر مردمانی نیک فرمان می‌راند و قلعه یا کاخی دارد که والاترین مخلوقات در آن می‌زیند. در هند و ایران او با خورشید مرتبط است. همچنین پیوند او با گیاه مقدّس هوم در هر دو متن اوستایی و ودایی مشهود است. همان‌گونه که گفته شد در *اوستا* پدر جم نخستین کسی بود که گیاه مقدّس هومه را فشرده. در *ریگ‌ودا* نیز او (یمه) با این گیاه مقدّس پیوند دارد: «ای یمه پادشاه! ما ندور را برای تو تقدیم می‌کنیم ... باشد که امروز زندگی فرخنده به ما بازدهند تا آفتاب را ببینیم. برای ما شیرۀ سوما را بفشار.» (*ریگ‌ودا* ۱۳۷۲: ۱۹۴) علاوه بر این‌ها بنا بر *ریگ‌ودا* او جفت توأمانی نیز داشته است، هرچند که بنا بر *وندیداد* و متون زرتشتی، جمشید از پذیرش دین ابا کرده است- که این خود تحت تأثیر باورهای مزدیسنان برای کم‌رنگ جلوه دادن جم در برابر زرتشت است - با این حال نقش او را به عنوان موبد یا روحانی آریایی شاهد هستیم. شاه موبدی که بنا بر *اوستا* رفته رفته او را غرور فرامی‌گیرد و خود را به گناه می‌آلاید. گناه جم را چه بنا بر یسنای ۳۲ بند ۸ آموزش دادن خوردن گوشت به مردمان در نظر آوریم و چه بر اساس متن *زامیادیش* دروغ گفتن جم بدانیم، نکته‌ای در آن نهفته است که همان همباز کردن خود با خدایان است. در متون زرتشتی دروغ و آفرینش را به کسی غیر از اهورامزدا نسبت دادن از بزرگ‌ترین گناهان محسوب می‌شده است، اما در پس این پهلو به پهلو خدایان زدن جم نکته‌ای عرفانی نیز نهفته است. در یکی از متون هندی آنگاه که خدایان و یمه برای تسلط بر این جهان به ستیز برخاستند، چنین آمده است: «خدایان سرشت جم را چنین تصور می‌کردند: این یمه همچون ما گشته است ما خدایان دیگر.» (کریستین سن ۱۳۹۳: ۲۸۹) این‌گونه است

س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۳۵

که ما شاهد سقوط جم می‌شویم. او در هند سرور دنیای مرگ می‌شود و چهره‌ای خوفناک می‌یابد. در ایران اما فره از او جدا می‌شود و دوران آوارگی‌اش فرا می‌رسد.

## متون اوستایی و جم

پژوهندگان *اوستا* متون اوستایی را با توجه به زبان آن‌ها به دو بخش تقسیم می‌کنند؛ اوستای گاهانی یا قدیم که هفده سرود از یسنها را شامل می‌شود و آن‌ها را سروده‌های خود زرتشت پیامبر می‌دانند و اوستای جدید یا متأخر که شامل دیگر بخش‌های *اوستاست*، اما نکته بسیار درخور توجه، این است که جم تنها شخصیت اساطیری است که در متون گاهانی نام او به عنوان سلف زرتشت آمده است و با توجه به تأکید بر گناه جم از سوی زرتشت است که پی می‌بریم پیامبر باستانی را نزاع با او در سر است و البته این خود بیانگر سایه‌ای است که شکوه و شوکت جم بر افکار مردمان آن روزگاران داشته است.

در یسنای ۳۲ بند ۸ چنین می‌خوانیم: «آشکار است که جم پسر ویونگهان از همین گناهکاران است؛ کسی که برای خشنود ساختن مردمان، خوردن گوشت به آنان آموخت. در آینده تو ای مزدا باید میان من و او خود قضاوت کنی.» (یشت‌ها ۱۳۸۴: ۱۶۳) اما از همان آغاز *اوستای نو* است که درمی‌یابیم آهنگ کلام نسبت به او تغییر می‌کند. او در یسن ۹ فرزند ویونگهان و فره‌مندترین مردمان قید شده است. (یسن ۹، بند ۵) در یشت‌های ۵، ۹، ۱۵ و ۱۷ جمشید به ترتیب برای «آناهیتا»، «درواسپ»، «وایو» و «آشی» قربانی می‌کند و هر چهار ایزد مزدیسنی خواسته او را برآورده می‌کنند (ر.ک. مولایی ۱۳۹۲: ۶۳-۶۲؛ یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۹۳: ۳۷۷، همان، ج ۲: ۱۴۸) در یشت ۱۳ نیز فره‌هر جم برای مقاومت در برابر فقر و

خشک‌سالی و خطر دیو «مرشون»، دیوی که مؤمنان را مرتد می‌سازد، ستوده می‌شود. (مولایی ۱۳۸۲: ۱۱۲) در یشت ۱۹ ضمن ستایش فره کیانی به شکوه فرمانروایی جمشید و تسلطش بر دیوان اشاره می‌شود، با قید این مطلب که همه این شکوه تا زمانی پایدار بود که او هنوز دروغ بر زبان نرانده بود و با گفتن سخن دروغ، ناشاد و سرگردان شد. همین یشت اشاره بر گریختن فره جمشید در سه نوبت دارد، فره‌ای که موجب منازعه بین سپندمینو و اهریمن می‌گردد و سرانجام به مهر و گرشاسپ و فریدون می‌رسد. (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۳۷-۳۳۶) در این یشت به قاتل جم نیز اشاره می‌شود که همان «سپیتور» است و با همدستی «اژی‌دهاک» او را با ارّه به دو نیم می‌کند. تداعی‌کننده اصل داستان هندواروپایی است که بنا بر آن منو برادر خویش یمو (جمشید) را می‌کشد. (مالاندرا ۱۳۹۱: ۲۲۱) در آفرین پیغامبر زرتشت که از جمله متون متعلق به ادبیات اوستایی است در جمله‌ای دعایی با اشاره‌ای کوتاه به جمشید می‌خوانیم: «باشد که تو مانند جمشید دارنده رمه خوب فره‌مند باشی.» (کریستین سن ۱۳۹۳: ۳۰۱) فرگرد دوم *وندیداد* بندهای ۱ تا ۴۳ به گفت‌وگوی بین زرتشت و اهورامزدا اختصاص دارد. در آنجا اهورامزدا در پاسخ زرتشت که از وی می‌پرسد نخستین بار با چه کسی هم سخنی کردی؟ می‌گوید: با جم زیبای خوب رمه، در این بخش اهورامزدا شرح کاملی را از جمشید و دوران او برای زرتشت بیان می‌کند. از اینکه برای نخستین بار پیامبری و دین را به جمشید عرضه کرده است و او از پذیرفتن دین و ابلاغ آن شانه خالی کرده است و اینکه سرانجام اهورامزدا پاسداری و نگهداری جهان را به جم می‌سپارد، با قبول فرمانروایی بر جهان از سوی جمشید همه چیز رو به کمال می‌نهد و نقصان و پیری و مرگ از زمین رخت برمی‌بندد و جهان مملو از مردمان، چهارپایان و آتش‌های سرخ سوزان می‌شود. بنا به خواهش جمشید و یاری اهورامزدا به ناچار زمین در سه نوبت سیصد ساله فراخ‌تر می‌گردد. از حرکت جم به سوی نیمروز، به راه خورشید با یاری دو ابزاری که نشان شاهی او

س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۳۷

بودند و اهورامزدا بدو سپرده بود یاد کرده می‌شود - که این فراخ شدن زمین و حرکت جم به سوی مناطق گرمسیری خود می‌تواند اشاره‌ای رمزآمیز به مهاجرت آریاها داشته باشد - و سرانجام از انجمنی در کنار رود دائیتی با حضور جم و ایزدان مینوی و خود اهورامزدا سخن رفته است که در آنجا اهورامزدا از ورود زمستان و سرمای سخت و سیل به جمشید خبر می‌دهد و از او می‌خواهد تا «وَری» بسازد و بهترین و نیک‌ترین تخمه‌های موجودات را بدانجا ببرد تا در آن زمستان هولناک، هستی نجات یابد. (اوستا ۱۳۸۵، ج ۲: ۶۷۴-۶۷۴)

فرگرد دوم *وندیداد* از چند جهت بسیار اهمیت دارد؛ نخست اشاره به این امر دارد که اورمزد قبل از زرتشت دین را به جم عرضه داشته که این خود نشانی دیگر است از اهمیت جمشید پیش از زرتشت؛ دودیدگر اینکه بر اساس آن رسالت تداوم نسل بشر در دست جمشید است؛ بنا بر این متن درمی‌یابیم جمشید ابزاری با ماهیت معجزه‌گون و خاص پیامبران در اختیار داشته است. درباره‌ی این دو ابزار که با نام‌های اوستایی سوورا<sup>۱</sup> و اشترا<sup>۲</sup> آورده شده‌اند، نظریات متعددی ذکر شده است. برخی آن‌ها را ابزاری چوپانی و شبانی معرفی کرده‌اند و برخی ابزار پادشاهی و قدرت. آنچه در این گفتار اهمیت دارد همانا نخستین اشاره به ابزار اعجازآمیز جمشید است. بعدها در دوران اسلامی به جام معروف او برمی‌خوریم، لازم به ذکر است که در همین متن است که اشاره می‌شود، سوشیانت (موعود زرتشتی) در وَرِ جمکرد می‌زید. همه این‌ها دربردارنده‌ی نشانه‌هایی از عناصر تحول درونی اسطوره هستند. گفته می‌شود *اوستای امروز یک پنجم اوستای ساسانی است؛ بی‌تردید در بخش‌های مفقود شده اوستای ساسانی نیز از جم یاد شده است. از روی ترجمه پهلوی برخی از بخش‌های مفقود شده، مانند «چهرداد نسک»، «سوئگرنسک» و «وَرشت مانسرنسک» به این امر می‌توان پی برد.*

1. sūβrā

2. aštrā

### جمشید در متون پهلوی (فارسی میانه)

متون پهلوی اشاره‌های فراوانی به جم دارند به گونه‌ای که در بخش اعظمی از این متن‌ها به او اشاره شده است. در این متون روایت‌های مربوط به جم شاخ و برگ‌هایی می‌یابد که البته برخی از آن‌ها حاوی روایاتی است که آن را در متون اوستایی نداریم، اما در متون ودایی موجودند؛ یکی از آن‌ها همان اشاره به خواهر جم است که در بندهشن، روایات پهلوی و جاماسپ‌نامه به صورت «جَمگ» یا «جَمی» آمده است. شخصیت جمشید در متون پهلوی رنگ و روی مزدیسنان به خود می‌گیرد و با توجه به تفاسیر زرتشتیان از اوستا، به‌ویژه اوستای نو شاخ و برگ‌های جدیدی به آن افزوده می‌شود. با این حال طوق گناه همچنان بر گردن او می‌ماند. بی‌تردید جلال و شکوه این شخصیت اسطوره‌ای تا حدی بود که هرچند مغان کوشیدند او را در برابر زرتشت در سایه قرار دهند، «اما این قهرمان باستانی به حدی از لطف ایرانیان برخوردار بود که دین جدید نتوانست او را کنار بزند و جمشید با شکوه تمام دوباره نمایان می‌شود و دوران اسلامی او را چون میراثی از دوران زرتشتی می‌پذیرد.» (کریستین سن ۱۳۹۳: ۴۵۷)

در بندهشن اشاره شده به اینکه در دوران فرمانروایی جم همه امور به کمک سه آتش مقدّس کامل‌تر انجام می‌شده و آتش فرنبغ را جم در آتشگاه خوارزم نشانده است. از جایگاه وَرِ جمکرت در پارس و از جَمگ خواهر جم و فرزندان آن‌ها گفته شده است. (بندهشن ۱۳۸۰: ۱۳۷، ۹۱، ۸۴) کتاب بندهشن یکی از مهم‌ترین منابع پهلوی در دین زرتشت به حساب می‌آید. انتساب آذرفرنبغ به جمشید که از مهم‌ترین آتش‌های دین زرتشت بوده خود نشانی دیگر است از شکوه جمشید که علی‌رغم گناهش همچنان از او یاد می‌شود.

د/دستان دینیک اشاره دارد به اینکه جم در فرشگرد و نورآرایی جهان نقش دارد و اینکه فَرَوهرِ جم همه بدبختی‌ها را دور می‌دارد. در این متن کُستی بستن



س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۳۹

به جم منسوب شده است و سرانجام اینکه جم برخلاف گناهش مشمول بخشش آفریدگار شده است. (رضی ۱۳۸۱، ج ۵: ۲۵۵۸-۲۵۵۷)

در مینوی خرد آمده است که جمشید از بی‌مرگان بوده است، همچنین از سودهای جمشید سخن رفته است که عبارت‌اند از: ۱- سال بی‌مرگی برای مخلوقات؛ ۲- ساختن وَرِ جَمکَرْت؛ ۳- بیرون آوردن پیمانۀ گیتی از شکم اهریمن؛ ۴- ندادن گوسفند در عوض پیلان به دیوان و سرانجام از ناسپاسی جم نسبت به اورمزد سخن گفته شده است و اینکه جایگاه وَرِ جَمکَرْت در ایرانویج و زیر زمین است. (۱۳۸۰: ۴۵) دو مورد آخر، یعنی بیرون آوردن پیمانۀ گیتی از شکم اهریمن و ندادن گوسفند در عوض پیلان به دیوان، به نظر می‌رسد در درون خود روایاتی را بازتاب می‌دهند که به دوره هندواروپائیان یا هندوایرانیان تعلق داشته است؛ هرچند که امروز از اصل داستان اطلاعی در دست نیست.

دینکرت (کتاب سوم) بهترین شاهان را کسی می‌داند که از لحاظ قدر و منزلت به جمشید و گشتاسپ شبیه باشد. به گفت‌وگوی جم با دیوان اشاره می‌کند و پیروزی‌اش بر فریب دیوان؛ از اخلاص جم و پاکی او گفته شده است و اینکه جم با تبلیغ دین بهی، دیوان را نابود کرد؛ به ده اندرز جم به مردمان اشاره می‌کند و چهار طبقه مردمان را که او با الهام ایزد برآورد؛ از سرشت مردم‌داری زرتشت که از جم به ارث برده بود می‌گوید و سرانجام به معجزه‌ای از جم اشاره می‌کند که او آمدن زرتشت را پیشگویی کرده بود. (رضی ۱۳۸۱، ج ۵: ۲۵۶۱-۲۵۶۰)

در گزیده‌های زادسپرم از روان جمشید سخن رفته است که بازدارنده ترس و خطر است. از همین روی روانش ستوده می‌شود. (وزیدگی‌های زادسپرم ۱۳۶۶: ۵۴)

روایات پهلوی نیز با اشاره به خواهر جم و ازدواجش با او آشکارا می‌گوید: «او خوییده چنان شگفت‌انگیز است که درباره جم پیداست که زمانی که فرّه پادشاهی از او دور شد ... ناآگاهانه با جمگ که خواهرش بود بخفت و ثواب

خویدده محرز شد. بسیاری دیو بشکستند و مردند.» (۱۳۹۰: ۲۲۵-۲۲۳) خبر ازدواج جمشید با خواهرش در ریگ‌ود/ نیز آمده است. جالب‌تر آنکه در قسمتی از کتاب *روایات پهلوی* عبارتی دربارهٔ جم دیده می‌شود که تداعی‌کنندهٔ سرشت ایزدگونگی جم در عصر آریایی است: «اورمزد گفت که از میان جهانیان، نخست این دین را به جم نمودم؛ زمانی که لازم بود که داناتر باشد، < نبود>، به راه اهریمن و دیوان ایستاد و گفت که: آب را من آفریدم، زمین را من آفریدم، گیاه را من آفریدم، خورشید را من آفریدم، ماه را من آفریدم، همه آفریده‌های گیتی را من آفریدم...» (همان: ۲۸۳)

*جاماسپ نامه* مانند بندهشن و *روایات پهلوی* از جمیگ خواهر جم سخن می‌راند و به فرجام جمشید اشاره می‌کند. *اِئوگمَدِیچا* از دوران شکوه جمشید و سرانجام تسلیم او در برابر مرگ سخن می‌راند. (عفیفی ۱۳۴۴: ۲۵-۲۴)

### حضور جمشید در خداینامه و روایات دوران اسلامی

بی‌تردید خداینامه دوران ساسانی چونان کتاب مرجعی بود که خود موادش را از *اوستا* و متون پهلوی به ارث برده بود. هرچند که از خداینامه دوران ساسانی امروزه اثری برجای نمانده است، اما ردّ آن را در متون پس از اسلام به‌ویژه در کتاب‌های فارسی و عربی سده‌های نخست هجری شاهدیم. سرگذشت جمشید نیز از خلال خداینامه به نویسندگان دوران اسلامی می‌رسد و در آثار بیشتر نویسندگان و شعرای این دوره متبلور می‌شود. او که از اسطوره‌های پیش از زرتشت نشان داشت، در متون اسلامی در همان قالبی قرار گرفت که بیشتر متون پهلوی تعریف کرده بودند با این حال، آوازه و شکوه این شخصیت اسطوره‌ای تا حدی بود که قالب‌های نوینی را در کلام و ادب پارسی به خود اختصاص دهد.

س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگرذیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۴۱

او از سویی در کلام اغلب مورخان دوره اسلامی با برخی از پیامبران الهی یکی انگاشته می‌شود و داستان‌های منسوب به او با روایت‌های مرتبط به پیامبران مشابهت می‌یابد؛ پیامبرانی چون سلیمان، نوح، ذکریا، اشعیا، خضر، داوود و یوسف، و از سویی دیگر با انتساب نوروژ به جمشید و جام اسرارآمیز معروفش به عنوان قهرمانی جاودان در خاطره جمعی ایرانیان تثبیت و حک می‌شود. جام معروف جم دستمایه شعری می‌گردد که می‌خواهند به بی‌اعتباری این جهان گذرا اشاره کنند:

چو از جام شد پنجه جم جدا دست بلا به فرقس کشد ارّه  
(به نقل از یاحقی ۱۳۹۴: ۲۷۴)

همچنین برای مفاهیم بلند عرفانی از داستان جمشید و جامش بهره می‌گیرند، آن‌چنان که سنایی گوید:

قصه جام جم بسی شنوی اندر آن بیش و کم بسی شنوی  
به یقین دان که جام جم دل تست مستقر سرور و غم دل تست  
چو تمنا کنی جهان دیدن جمله اشیا در آن توان دیدن  
(همان: ۲۷۶)

به گونه‌ای که کمتر اثری را در ادب پارسی می‌توان یافت که از جمشید و داستان‌های منسوب بدو بهره نجسته باشد.

ابن‌قتیبه در کتاب *المعارف* از ۹۶۰ سال فرمانروایی جم می‌گوید و اشاره دارد بر هماهنگی جم با سلیمان. (کریستین سن ۱۳۹۳: ۳۹۷) دینوری با اشارات عجیبی به اعقاب جم، ضحاک را بردارزاده «شدید»، حاکم یمن، می‌داند. او جمشید را از سلیمان جدا می‌پندارد و نمرود را از نسل جم به شمار می‌آورد. (دینوری ۱۳۴۶: ۳۱) طبری با معنای نام جمشید و نَسَب او کلام خود را آغاز می‌کند: «دانشوران پارسی گفته‌اند پس از طهمورث، جم‌شید [جم‌الشید] به پادشاهی رسید و معنی شید به نزد آن‌ها شعاع [فروغ] باشد و او را به سبب جمالش چنین لقب داده‌اند.»

(طبری ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۱۷) او با اشاره به دوران جمشید و ابداعات او یعنی «شمشیر، زره، ابریشم، زر، سیم و عطر و ادویه و چهار طبقه مردمان» از گردونه‌ای می‌گوید که دیوان برای جمشید ساخته بودند و جمشید با آن گردونه به آسمان رفت و از دماوند به بابل رسید و آن روز، هر مزد روز از ماه فروردین بود که نوروز نام نهاده شد. طبری سرانجام به طغیان جمشید و مرگ او به دست ضحاک اشاره می‌کند. (همان: ۱۱۸) بلعمی از شکوه و زیبایی جمشید می‌گوید: «چنین گوید که جمشید برادر تهمورث بود و همه جهان وی داشت و سخت نیکوروی بود و معنی شید روشنایی بود و جمشیدش از بهر آن خوانند که هر جا که می‌رفتی روشنایی از وی می‌تافتی.» (بلعمی ۱۳۵۳، ج ۱: ۱۳۰) او بت‌پرستی را از پرستیدن شمایل جمشید می‌داند و مانند طبری از طبقات چهارگانه مردم که جمشید برآورده بود؛ یعنی «لشکریان، دبیران، کشاورزان و پیشه‌وران» سخن می‌راند و سرانجام به فریب ابلیس به جم و مرگ او اشاره می‌کند.

مسعودی در کتاب *مروج الذهب* آورده است: پس از تهمورث «برادرش جمشید به پادشاهی رسید و او مقیم فارس بود، گویند به دوران او طوفان شد.» (۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۸) همچنین او اشاره می‌کند که نوروز در روزگار جمشید رسم شده است. حمزه اصفهانی او نیز به داستان جم مانند دیگران می‌پردازد و در معنای نام جمشید می‌آورد: «ترکیبی است از جم و شید و جزء اخیر به معنی روشنی‌بخش است و از این رو به شمس خورشید گویند و این نام را بدان سبب بدو دادند که به زعم ایشان از وی نور ساطع بود.» (۱۳۴۶: ۳۲-۳۱) مقدسی در کتاب *البدء و التاريخ* به نکات جالبی اشاره می‌کند؛ او با توجه به باور ایرانیان مبنی بر پیامبر بودن جمشید می‌گوید: «بدان که ایشان [مجوسان] مقرراند به پیامبری جمشاد و پیامبری کیومرث و پیامبری افریدون و پیامبری زرتشت و کتاب او به نام ابسطا.» (۱۳۴۹، ج ۳: ۵) همچنین او می‌گوید که هود پیامبر قوم عاد و صالح پیامبر قوم ثمود

س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگرذیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۴۳

در زمان جمشید که پادشاه بابل بود ظهور کردند. (مقدسی ۱۳۴۹، ج ۳: ۳۴) مقدسی با اشاره به سلیمان بن داوود و جمشید از آنان با عنوان دو چهره قرآنی یاد می‌کند. همچنین او از معجزات جمشید از جمله فرمانروایی بر هفت کشور، فرمانروایی بر جن و انس و ساختن گردونه و پرواز در آسمان و بنیان‌گذاری نوروز گفته و سرانجام چونان پژوهشگری این گونه می‌گوید: «ولی من نمی‌دانم که جمشید همان سلیمان است یا نه؛ اگر آنچه از او حکایت می‌کنند درست باشد این مرد نمی‌تواند مگر آنکه پیامبری بوده باشد، زیرا چنین معجزاتی جز برای پیامبران حاصل نمی‌شود ... و گویند وی مستجاب الدعوه بوده...» (همان: ۱۲۱)

خوارزمی، اصطخری، ابن حوقل، ابن‌الدیم، ابن‌مسکویه و ثعالبی نیز به داستان جم و روایات او اشاره کرده‌اند. ابن‌الدیم حتی اشاره می‌کند که خط در زمان جمشید و از دیوان آموخته شد. (۱۳۸۱: ۲۰-۲۱) ابن‌مسکویه نیز روایتی را نقل می‌کند که می‌توان در آن هسته‌داستانی را مشاهده نمود که در متون هندی و روایات پهلوی بدان اشاره شده است: «برخی از پارسیان بر آنند که جمشید خواهرش را به یکی از نژادگان خاندان خویش به زنی داد و وی را شاه یمن کرد و ضحاک از همین خواهر است.» (۱۳۶۸، ج ۱: ۵۸) اشاره‌ای که تداعی‌کننده داستان ازدواج خواهر جمشید با اهریمن در کتاب روایات پهلوی است. ثعالبی نیز با اشاره به خطای نَسَب‌شناسان که جم را سلیمان پنداشته‌اند، به اعمال نیک جمشید می‌پردازد. (۱۳۸۵: ۵-۶) شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* به شرح داستان جم و آتش خاص او یعنی «آذرخوره» می‌پردازد. (ر.ک. کریستین سن ۱۳۹۳: ۴۳۳)

ابوریحان بیرونی در کتاب *آثارالباقیه* با دقت و وسواس روایات متعدد را در باب جم بیان می‌کند. او در یکی از روایت‌ها به قدم نهادن جمشید به اقامتگاه ابلیس اشاره کرده است که دیوان را مغلوب می‌کند و پس از بازگشت از آن مکان: «و جم در این هنگام به دنیا بازگشت و در چنین روزی مانند آفتاب طالع

شد و نور از او می‌تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یک روز شگفت نمودند و در این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند روز نو، یعنی روزی نوین و هر شخص از راه تبرک به این روز در طشتی جو کاشت. سپس این رسم در میان ایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات در هفت اسطوانه بکارند و از روئیدن این غلات به خوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند.» (بیرونی ۱۳۸۹: ۳۳۰)

فردوسی در اثر باشکوهش داستان جم را به نظم کشیده است. او بر خلاف دیگران که جمشید را برادر تهمورث گفته‌اند، او را فرزند تهمورث برمی‌شمرد:   
گرانمایه جمشید فرزند او کمر بست یکدل پر از پند او  
(فردوسی ۱۳۸۴: ۱۹)

او با اشاره به هزار و پنجاه سال فرمانروایی جم به روایات جمشید مانند دیگر مورخان می‌پردازد و سرانجام فرجام او را این گونه بیان می‌کند:

چو صد سالش اندر جهان کس ندید      شاهی و او ناپدید نام بر او  
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ      یکایک ندادش زمانی درنگ  
به ارّه‌ش سراسر به دو نیم کرد      جهان را از او پاک بی‌بیم کرد  
(همان)

علی‌بن احمد اسدی طوسی در گرشاسپ نامه علاوه بر آنچه در مورد جمشید آمده، داستان ازدواج جمشید در حین فرار از دست ضحاک با کورنگ دختر شاه کابلستان را بیان می‌کند و «تور» را محصول این ازدواج معرفی می‌کند.

چو گلرخ به پایان، نُه برد ماه      نهانی ستاره جدا شد ز ماه  
پسر زاد یکی که گفتیش مهر      فرود آمد اندر کنار از سپهر  
به خوبی و پری و به پاکی هنر      به پیکر سروش و به چهره پدر  
دل و جان جم گشت از او شادکام      نهاد آن دلفروز را تور نام  
(اسدی طوسی ۱۳۹۳: ۶۳)

ابن بلخی در *فارسنامه* خود شرح مفصلی از سرگذشت جمشید را ذکر می‌کند؛ از اعقاب و انساب او می‌گوید و شهرهای بنا شده به دست جمشید را برمی‌شمرد. او با اشاره به اینکه اصطرخ توسط جمشید در فارس بنا شده است، تخت جمشید را که یادگاری از دوره هخامنشیان است به جمشید منسوب کرده و می‌گوید: «... و هر کجا صورت جمشید به کَنده‌گری کرده‌اند، مردی بوده است قوی، کشیده ریش و نیکوروی و جعد موی و در بعضی جای‌ها صورت او گرد است و چنان است که روی در آفتاب دارد و به یک دست عصایی گرفته است و به یک دست مجمره دارد و بخور می‌سوزد و آفتاب را می‌پرستد...» (۱۳۴۳: ۱۵۸)

## نتیجه

سرگذشت جمشید که از دوردست‌های تاریخ اقوام هندواروپایی و آریایی نشان داشت، همراه با این قوم قدم بر فلات ایران نهاد و از دل اسطوره‌های کهن به امروز رسید. با فراگیر شدن آیین زرتشت، جم که او را برآمده از رمز و راز کافر کیشی کهن می‌پنداشتند، گناهکار جلوه داده و در برابر زرتشت به عقب رانده شد، اما از آنجا که این اسطوره محبوب به راحتی قابل زدودن از اندیشه‌ها و اذهان نبود، در *اوستای* متأخر به ویژه *یشت‌ها* شکوه او دوباره به تصویر کشیده می‌شود. متون پهلوی نیز داستان‌های او و دوران طلایی‌اش را بازتاب می‌دهند. در دوران اسلامی اسطوره جمشید خود را بازآفرینی می‌کند و تبدیل به یادبودی از اجداد کهن ایرانی می‌شود و شاعران از داستان‌های منسوب به او بهره می‌جویند و او از دنیای اساطیر قدم در دنیای پر رمز و راز عرفان می‌نهد. داستان جمشید و جامش به هر بهانه‌ای، از ناپایداری جهان گرفته تا شکوه و شوکت انسانی دستمایه دفاتر شعرا می‌گردد، نامش با نوروز بزرگ‌ترین جشن ملی ایران زمین

پیوند می‌خورد و فاخرترین یادگار معماری ایران باستان (تخت جمشید) به نام او مزین می‌شود و سرانجام این اسطوره بسیار کهن با پذیرفتن تمامی دگردیسی‌های درونی و بیرونی که لازمه ماندگاری اساطیری به شمار می‌رود، همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. سعدی شیراز در گلستان آورده است که: «اول کسی که علم بر جامه کرد و انگشتی در دست، جمشید بود. گفتندش: چرا زینت به چپ داری؟ و فضیلت راست راست؛ گفت راست را زینت راستی تمام است.»

### کتابنامه

- ابن بلخی. ۱۳۴۳. *فارسانامه*. به کوشش علی نقی بهروزی. ج ۱. شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. ۱۳۶۹. *تجارب‌الامم*. ترجمه ابوالقاسم امامی. ج ۱. تهران: سروش.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. ۱۳۸۱. *الفهرست*. ترجمه رضا تجدد. ج ۱. تهران: اساطیر.
- اسدی طوسی. ۱۳۹۳. *گرشاسپ‌نامه*. ج ۳. تهران: دنیای کتاب.
- اوستا کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*. ۱۳۸۵. به کوشش جلیل دوستخواه. ج ۱۰. تهران: مروارید.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. ۱۳۵۳. *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمد تقی بهار. ج ۱. چ ۲. تهران: زوآر.
- بندهشن. ۱۳۸۰. گزارش مهرداد بهار. چ ۲. تهران: توس.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۳. *جستاری چند در فرهنگ ایران*. چ ۱. تهران: فکر روز.
- . ۱۳۹۱. *پژوهشی در اساطیر ایران*. چ ۳. تهران: آگه.
- بیرونی، ابوریحان. ۱۳۸۹. *آثار الباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
- پورداوود، ابراهیم. ۱۳۷۷. *حاشیه بر یشت‌ها*. چ ۱. تهران: اساطیر.
- . ۱۳۸۴. *گات‌ها کهن‌ترین بخش اوستا*. چ ۲. تهران: اساطیر.
- ثعالبی. عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. ۱۳۸۵. *شاهنامه ثعالبی*. ترجمه محمود هدایت. چ ۱. تهران: اساطیر.



- س ۱۵ - ش ۵۴ - بهار ۹۸ - دگردیسی‌های اسطوره‌جمشید در گذار از دوران هندواروپایی ... / ۲۴۷
- جعفری‌دهقی، محمود و زهرا دشتبان. ۱۳۹۲. «بررسی سرانجام جمشید پادشاه اساطیری در مآخذ گوناگون». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۹. ش ۳۱. صص ۹۸-۷۳.
- جوانمرد، کمال. ۱۳۹۰. «رویکردی جامعه‌شناختی بر آئین مملکت‌داری در اسطوره‌جمشید». فصلنامه اندیشه‌های ادبی. س ۳. ش ۱۰. صص ۵۷-۳۱.
- حمزه اصفهانی. ۱۳۴۶. تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک‌الارض والانبیاء). ترجمه جعفر شعار. چ ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خسروی، یدالله. ۱۳۸۳. «انوشکی در ایران باستان»، کتاب ماه هنر. آذر و دی ۸۳. ش ۷۵ و ۷۶. صص ۹۷-۸۴.
- دومزیل، ژرژ. ۱۳۸۳. سرنوشت شهریار. ترجمه مهدی باقی و شیرین مختاریان. چ ۱. تهران: قصه.
- دینوری، ابوحنیفه‌احمد بن داوود. ۱۳۴۶. اخبار الطوال. ترجمه صادق نشأت. چ ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- راشد محصل، محمد تقی و مرتضی تهامی. ۱۳۸۷. «سیر تحول اساطیر ایران بر بنیاد اسطوره‌های پیشدادی و کیانی». دو فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۱۱. صص ۵۶-۳۱.
- رضی، هاشم. ۱۳۸۱. دانشنامه ایران باستان عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانی. ج ۵. چ ۱. تهران: سخن.
- روایت پهلوی. ۱۳۹۰. به کوشش مهشید میرفخرایی. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریگ‌ودا. ۱۳۷۲. به کوشش محمد رضا جلالی نائینی. چ ۳. تهران: نقره.
- ضیمران، محمد. ۱۳۷۹. گذر از جهان اسطوره به فلسفه. چ ۱. تهران: هرمس.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۸۳. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. چ ۶. تهران: اساطیر.
- عفیفی، رحیم. ۱۳۴۴. آئوگمدنچا متن پهلوی. پازند و ترجمه فارسی و واژه‌نامه. چ ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۴. شاهنامه. بر پایه چاپ مسکو. چ ۲. تهران: هرمس.
- کریستین سن، آرتور. ۱۳۹۳. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چ ۵. تهران: چشمه.

۲۴۸/ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی ————— ساناز محجلین - مجتبی دورودی

مالاندرا، ویلیام. ۱۳۹۱. مقدمه‌ای بر دین ایران باستان. ترجمه خسرو قلی‌زاده. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مسعودی. علی بن‌الحسین. ۱۳۸۲. مروج‌الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.

مقدسی. مطهر بن طاهر. ۱۳۴۹. آفرینش و تاریخ. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۳. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مولایی، چنگیز. ۱۳۸۲. بررسی فروردین یشت. ج ۱. تبریز: دانشگاه تبریز.

\_\_\_\_\_ ۱۳۹۲. آبان‌یشت (سرود اوستایی در ستایش اردویسور اناهید). ج ۱. تهران: مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.

مینوی خرد. ۱۳۸۰. به کوشش احمد تفضلی. ج ۳. تهران: توس.

واحد دوست، مهوش. ۱۳۸۷. نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی. ج ۲. تهران: سروش.

وزیدگیهای زاد/سپرم. ۱۳۶۶. به کوشش محمدتقی راشد محصل. ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

وفایی، فاطمه و ابوالقاسم اسماعیل‌پور. ۱۳۹۵. «بررسی علت تحولات نخستین انسان از یمه تا کیومرث، در اسطوره‌های زرتشتی». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. بهار ۱۲. ش ۴۲. صص ۳۰۱-۳۳۲.

یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۹۴. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. ج ۵. تهران: فرهنگ معاصر.

یاحقی، محمد جعفر و فرزاد قائمی. ۱۳۸۶. «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. بهار ۸۶. ش ۲۱ (پیاپی ۱۸). صص ۳۰۵-۲۷۳.

یشت‌ها. ۱۳۷۷. گزارش ابراهیم پور داوود. ج ۱. تهران: اساطیر.

## English Sources

Bartholomae, Christian. (1904). *Altiranisches wörterbuch*. Strassburg: kj.Trübner.

Darmesteter, James. (1883). "The Vendidad". In Müller, Max (ed.). *The Zend-Avesta, Part 2*. Oxford: Oxford University.

Matasović, Ranko. (2010). *A Reader in Comparative Indo-European Religions*. Zagreb: Zagreb University.

## References

- Afīfī, Rahīm. (1965/1344 SH). *Avagamadaychā, Matn-e Pahlavi, Pāzand, Tarjomeh-ye Fārsi, vazheh Nāme*. 1<sup>st</sup> ed. Mashhad: Ferdowsī University.
- Asadī Tūsī. (2014/1393 SH). *Garšāsp-nāme*. 3<sup>rd</sup> ed. Tehrān: Donyā-ye Ketāb.
- Avestā*. (2006/1385SH). With the effort of Jalīl Dūstxāh Vol 2. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Morvārīd.
- Bahār, Mehrdād. (1994/1373SH). *Jostārī čand dar farhang-e īrān*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Fekr-e Rowz.
- \_\_\_\_\_. (2012/1391SH). *Paūuhešī dar asātīr-e īrān*. 3<sup>rd</sup> ed. Tehrān: Āgāh.
- Bala'mī, Abū Alī Mohammad ebn-e Mohammad. (1974/1353SH). *Tārīx-e bala'mī*. Ed. by Mohammad Taqī Bahār. Vol 1. 2<sup>nd</sup> ed. Tehrān: Zavvār.
- Bīrūnī, Abū Reyhān. (2010/1389SH). *Āsār al-bāqīye*. Tr. by Akbar Dānāserešt. 6<sup>th</sup> ed. Tehrān: Amīr Kabīr.
- Bondahešn*. (2001/1380SH). With the effort of Mehrdād Bahār. 2<sup>nd</sup> ed. Tehrān: Tūs
- Christensen, Arthur. (2014/1393SH). *Nemūme-hā-ye noxostīn ensān va noxostīn šahriār dar tārīx-e afsāne'ī-ye īrāniān (Les types du premier homme et du premierroi dans l'histoire legendaire Iraniens)*. Tr. by Žāle Āmouzgār & Ahmad Tafazzolī. 5<sup>th</sup> ed. Tehrān: Češme.
- Dīnvarī, Abū Hanīfeh Ahmad ebn-e Dāvūd. (1967/1346SH). *Axbār al-tavāl*. Tr. by Sādeq Naša't. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Bonyād-e Farhang-e Īrān.
- Dumezil, Georges. (2004/1383SH). *Sarnevešt-e Šahryār (Entre les dieux et les hommes--un roi)*. Tr. by Mahdī Bāqī & Šīrīn Moxtāriān. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Našr-e Qesseh.
- Ferdowsī, Abolqāsem. (2005/1384SH). *Šāhnāme*. 2<sup>nd</sup> ed. Tehrān: Hermes.
- Ebn-e Balxī. (1964/1343SH). *Fārs-nāme*. 1<sup>st</sup> ed. Shiraz: Etehadīye-ye Matbū'ātī-ye Fārs.
- Ebn-e Meskavay, Ahmad ebn-e Mohammad. (1990/1369SH). *Tajāreb al-omam*. Tr. by Abolqāsem Emāmī. Vol 1. Tehrān: Sorūš.
- Ebn-e Nadīm, Mohammad ebn- Eshāq. (2002/1381SH). *Al-fehrest*. Tr. by Rezā Tajaddod. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Asātīr.
- Ja'farī Dahqī, Mahmūd &, Zahrā Daštban. (2013/1392SH). "Barrasī-ye sranjām-e jamšīd pādšāh-e asātīrī dar ma'akhez-e gūnāgūn".

*Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch.* Year 9. No. 31. Pp 73-98.

Javānmard, Kamāl. (2011/1390SH). “Rūykard-ī jāme'e šenāxtī bar ā'in-e mamlekat dārī dar ostūre-ye jamšīd. *Fasl-nāme-ye Andīše-hā-ye Adabī.* Year 3. No. 10. Pp: 31-57.

Hamzeh Esfahānī. (1967/1346SH). *Tārīx-e payāambarān va šāhān.* Tr. by Ja'far Šo'ār. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Bonyād-e Farhang-e Īrān.

Maqdasī, Mohammad ebn-e Tāher. (1970/1349SH). *Āfarīneš va tārīx.* Tr. by Mohammad Rezā Šaft'i Kadkanī. Vol 3. Tehrān: Bonyād-e Farhang-e Īrān.

Malandra, William. (2012/1391SH). *Moqadame-ī bar dīn-e īrān-e bāstān (An introduction to ancient Iranian religion: readings from the Avesta and Achaemenid inscriptions).* Tr. by Xosrow Qolī Zāde. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Bongāh-e Tarjomeh VA Našr-e Ketāb.

Mas'ūdī, Alī ebn-e Hossain. (2003/1382SH). *Morūj al-zahab.* Tr. by Abolqāsem Pāyande. Vol 1. Tehrān: Elmī o Farhangī.

*Mīnū-ye xerad.* (2001/1380SH). With the effort of Ahmad Tafazzilī. 3<sup>rd</sup> ed. Tehrān: Tūs.

Moulāi, Changiz. (2003/1382 SH). *Barresī-ye farvardīn yašt.* 1<sup>st</sup> ed. Tabrīz: Tabrīz University.

Molāi, Čangīz. (2013/1392SH). *Ābān yašt, sorūd-e avestāi dar setāyeš-e ardavīsūr ānāhīd.* 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Markaz-e Pažūheš-hā-ye Īrānī va Eslāmī.

\_\_\_\_\_. (2003/1382SH). *Barresī-ye farvardīn yašt.* 1<sup>st</sup> ed. Tabrīz: Tabrīz University.

Pürdāvūd, Ebrāhīm. (1998/1377SH). *Yašt-hā.* 2 Books. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Asātīr.

\_\_\_\_\_. (2005/1384SH). *Gāthā, The oldest part of Avesta.* 2<sup>nd</sup> ed. Tehrān: Asātīr.

Razī, Hāšem. (2002/1382SH). *Dānešnāme-ye īrān-e bāstān asr-e avestāi tā pāyān-e dorān-e sāsānī.* Vol 5. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Soxan.

Rāšed Mohassel, Mohammad Taqī. (2008/1387SH). “Seyr-e tahavol-e asātīr-e īrūn bar bonyād-e asātīr-e pīšdādī va kiyānī”. *Do Fasl-nāme-ye Pažūheš-e Zabān Va Adabiyāt-e Fārsī.* Autumn & Winter. No. 11. Pp. 31-56.

*Ravāyat-e pahlavī.* (2011/1390SH). With thw effort of Mahšīd Mīrfaxraei. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm Ensānī va Motāle'āt-e Farhangī.

- R̥gvedā*. (1993/1372SH). With the effort of Mohammad Rezā Jalālī Nā'īnī. 3<sup>rd</sup> ed. Tehrān: Noqre.
- Sa'ālebī, Abd al-Malek Mohammad ebn-e Esmā'il. (2006/1385SH). *Šāhnāme-ye sa'ālebī*. Tr. by Mohammad Hedāyatī. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Asātīr.
- Tabarī, Mohammad ebn-e Jarīr. (2004/1383SH). *Tārīx-e Tabarī*. Tr. by Abolqāsem Pāyandeh. Vol 1. 6<sup>th</sup> ed. Tehrān: Asātīr.
- Vafāei, Fāteme & Abolqāsem Esmā'ilpūr. (2016/1395SH). "Barrasī-ye ellat-e tahavvolāt-e noxostīn ensān az yame tā kyomars dar ostūre-hā-ye zartoštī". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year. 12. No. 42. Pp. 301-332.
- Vāhed Dūst, Mahvaš. (2000/1379SH). *Nahādīne-hā-ye asātīrī dar šāhnāme-ye Ferdowsī*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Sorūš.
- Vazidegī-hā-ye Zādesparam*. (1987/1366SH). With the effort of Mohammad Taqī Rāšed Mohassel. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm Ensānī va Motāle'āt-e Farhangī.
- Xosravī, Yadollāh. (2004/1383SH). "Anūšegī dar īrān-e bāstān". *Ketāb-e Māh-e Honar*. November & December. No.75,76 .Pp. 84-97.
- Yāhaqī, Mohammad Ja'far. (1990/1369SH). *Farhang-e asātīr va eshārāt-e dāstānī dar adabiyāt-e fārsī*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm Ensānī va Motāle'āt-e Farhangī.
- Yāhaqī, Mohammad Ja'far & Farzād Qāemī. (2007/1386SH). "Naqd-e asātīrī-ye šaxsiat-e jamšīd az manzar-e avestā va šāhnāme". *Našrīye-ye Dāneškade Adabiyāt va Olūm-e Ensānī Dānešgāh-e Šahīd Bā Honar Kerman*. Spring. No.21(serial 18). Pp. 273-305.
- Yašt-hā*. (1998/1377SH). With the effort by Ebrāhīm Pūrdāvūd. 2 Books. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Asātīr.
- Zaimarān, Mohammad. (2000/1379SH). *Gozar az jahān-e ostūre be falsafe*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Hermes.